

مبارک‌باد سی‌امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

در سی سال گذشته در تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی هزاران صفحه کتاب و مقاله به نگارش در آمده است و هنوز هم نگاشته می‌شود و باز هم نگاشته خواهد شد اما همچنان یک سؤال کانون توجه ویژه‌ای است، چگونه می‌توانیم شناخت و درک بهتری از انقلاب اسلامی داشته باشیم؟

در پاسخ به این سؤال از نظریه‌ها و رهیافت‌های مختلفی کمک گرفته می‌شود و هر یک از نظریه‌ها و رهیافت‌ها از وجهی خاص این منشور چندوجهی را تحلیل می‌کند:

رهیافت لیبرالی بنیان تحلیل خود را بر این اصل قرار می‌دهد که آزادی‌خواهی و مقابله با نظام دیکتاتوری شاه دلیل اصلی وقوع انقلاب سال ۵۷ است و علت وقوع انقلاب را فشار خارجی بر دیکتاتوری شاه برای گشودن فضای بسته سیاسی می‌داند و معتقد است که روی کار آمدن دموکرات‌ها در آمریکا باعث گردید تا شاه برای ایجاد فضای باز سیاسی تحت فشار قرار گیرد و همین موضوع موجب وقوع انقلاب شد. طرفداران این تحلیل بدون توجه به حمایت‌های ویژه و گسترده آمریکا از رژیم شاه در طول مبارزات مردم ایران چون خواسته اصلی انقلاب را صرفاً مبارزه با دیکتاتوری می‌بینند قادر به درک وجه مبارزات ضداستعماری و ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی نبوده و نمی‌توانند تحلیلی واقعی از دلایل ایستادگی مردم در قبال زیاده‌خواهی‌های کشورهای غربی خصوصاً آمریکا ارائه دهند.

در کنار رهیافت لیبرالی که انقلاب اسلامی را انقلابی صرف سیاسی می‌داند تحلیل و رهیافت مارکسیستی وجود دارد که صرفاً به بُعد خواسته‌های مادی انقلاب تکیه می‌کند و معتقد است که دلیل اصلی انقلاب شکاف‌های طبقاتی و فشار طبقات حاکم که سرمایه‌داری وابسته می‌باشد به طبقات دیگر جامعه موجب آن شد تا طبقات فرودست جامعه علیه طبقات حاکم شورش کنند. تحلیل مارکسیستی صرفاً وقوع انقلاب را پدیده‌ای واقعی می‌داند و از تحلیل دلایل شرکت گسترده همه طبقات اجتماعی در انقلاب اسلامی و دلایل حاکمیت

رویکرد دینی بر خواسته‌های مردم در انقلاب عاجز است. عجز در درک موضوع باعث می‌گردد که مارکسیست‌ها خود را در مقابل انقلاب قرار دهند و اعلام کنند که انقلاب باید در مسیر دیگری که آنها تشخیص می‌دهند حرکت کند نه آن مسیری که مردم تشخیص می‌دهند.

تحلیل ملی‌گرایانه از انقلاب رهیافتی است که انقلاب اسلامی را پدیده‌ای ملی می‌بیند که در یک جغرافیای خاص به نام ایران به وقوع پیوسته و آن را پدیده‌ای می‌داند که در پاسخ به نیازهای سیاسی و اجتماعی مردم ایران در یک دوره تاریخی خاص شکل گرفته است. شباهت‌های زیادی بین رهیافت لیبرالی و ملی‌گرایانه از انقلاب وجود دارد ولی در وجه مبارزه با استعمار تحلیل ملی‌گرایانه تأکید بیشتری بر وجه ضداستعماری و ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی دارد و همراهی بیشتری با روند انقلاب در مرحله مبارزه با رژیم شاه دارد اما در بخش دولت‌سازی و استقرار نظام سیاسی ناشی از انقلاب تحلیل دیگری ارائه می‌کند.

رهیافت سیاسی - اجتماعی از انقلاب تحلیلی مشابه مارکسیست‌ها از انقلاب ارائه می‌کند با این تفاوت که نظریه مارکسیستی وقوع انقلاب را پدیده جبری ناشی از مبارزات طبقاتی می‌داند و رهیافت سیاسی - اجتماعی سیاست‌های غلط رژیم شاه در نوع برنامه‌ریزی و هزینه‌نمودن درآمدهای ملی را موجب وقوع انقلاب می‌داند و معتقد است که تجددخواهی افراطی شاه موجب عکس‌العمل شدید جامعه محافظه‌کار و سنتی ایران شد.

رهیافت تاریخی روشی دیگری را برای تحلیل انقلاب در ایران پیشنهاد می‌کند و معتقد است که تمامی جوامع ناشی از جبر تاریخی مراحل مختلفی را در مسیر تمدن (با تأکید بر وجه غربی آن) طی می‌کنند و آنچه در سال ۵۷ در ایران به وقوع پیوست رخدادی در مسیر جبری جامعه ایرانی به سمت تمدن جدید بوده است. این رهیافت از تحلیل چگونگی حوادث پس از پیروزی انقلاب عاجز است و چون نمی‌تواند دلایل تصمیمات متخذه در سیر انقلاب را تحلیل و علت‌یابی کند انقلاب را به انحراف از سیر جبری خود متهم می‌سازد.

رهیافت رادیکال وجه افراطی تحلیل و رهیافت تاریخی است که همه تلاش بشری را در رسیدن به سرانجام محتومی به نام پایان تاریخ می‌بیند و معتقد است که هدف غایی انقلاب‌ها و تحولات رسیدن به یک لیبرال دموکراسی نوع غربی است و هیچ وجه دیگری از جامعه سیاسی نمی‌تواند مطلوب باشد (هر چند که فوکویاما، نظریه‌پرداز آمریکایی در این نگاه و رهیافت خود تغییر نظر داده است).

به راستی کدامیک از رهیافت‌های لیبرالی، مارکسیستی، ملی‌گرایانه، سیاسی - اجتماعی، تاریخی و رادیکال می‌تواند پدیده انقلاب اسلامی را بهتر تحلیل و تفسیر کند و سؤال‌های مختلف مرتبط با آن را توضیح دهد. مسلماً هر یک از رهیافت‌های یادشده وجهی از وجوه انقلاب اسلامی را توضیح می‌دهد اما وقتی به وجهی دیگر می‌رسد در بیان و تفسیر آن عاجز می‌ماند. رهیافت یا تحلیل دیگری که می‌تواند به عنوان یک روش برای شناخت پدیده انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گیرد رهیافت «پدیده شناختی» است. در این رهیافت انقلاب اسلامی همچون یک پدیده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود خود پدیده با مؤلفه‌های خاص خود مورد شناسایی قرار گیرد.

در رهیافت پدیده شناختی هر حرکت و انقلاب پنج مؤلفه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. این پنج مؤلفه عبارتند از: اهداف، رهبری، دشمن، پیروان و روش‌های مبارزه. اهداف انقلاب اسلامی را به راحتی می‌توان از شعارهای مردم در طول انقلاب مورد شناسایی قرار داد:

استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، ما پیرو قرآنیم، شاه نمی‌خواهیم - نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی و دیگر شعارهای انقلاب که تماماً بر رابطه تفکیک‌ناپذیر بین مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی با تلاش برای استقرار جامعه سیاسی مطلوب مبتنی بر آموزه‌های دینی اسلامی تأکید دارد.

رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی تا به آن حد روشن و آشکار است که بعضاً از آنکه درباره رهبری انقلاب اسلامی در رهیافت پدیده شناختی انقلاب صحبت می‌شود این سؤال را در پی دارد که اساساً چه نیازی به طرح این موضوع؟ اما ضروری است تا برای داشتن یک طرح بحث کامل این بخش از مؤلفه‌های تحلیل هم مورد بحث قرار گیرد و با یادآوری شعار «الله اکبر - خمینی رهبر» که هیچ شکی بر رهبریت امام خمینی (ره) بر انقلاب اسلامی باقی نمی‌گذارد به مؤلفه سوم که دشمن یا آنچه که انقلاب علیه آن صورت گرفت بپردازیم.

انقلاب اسلامی شاه و رژیم سلطنتی را دشمن اصلی معرفی کرد و هر آنچه که موجب حمایت از رژیم شاه بود دشمن انقلاب تلقی شد. دشمن‌شناسی بخش مهمی در تحلیل هر حرکت اجتماعی و سیاسی است. انقلاب اسلامی شاه را دشمن اصلی خود معرفی می‌کرد و در همین راستا هر مؤلفه خارجی که به طرفداری از شاه می‌پرداخت به‌عنوان دشمن تلقی

می‌شد و این رویه‌ای است که هنوز هم علی‌رغم سقوط رژیم سلطنتی و مرگ شاه در مسیر دشمن‌شناسی انقلاب ادامه دارد.

چهارمین مؤلفه در پدیده‌شناسی انقلاب پیروان آن است. پیروان انقلاب اسلامی به هیچ طبقه یا قشر خاصی محدود نگردیده همه اقشار و طبقات اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شد. نقش دانشجویان در انقلاب اسلامی به همان میزان اهمیت دارد که مشارکت کارگران. روشنفکران در کنار روحانیون، کارکنان دولت در کنار صنوف مختلف و بالاخره ورود سربازان و کادرهای نیروهای نظامی به صفوف انقلاب نشان‌دهنده شمولیت عام پیروان انقلاب است.

سرانجام پنجمین مؤلفه در پدیده‌شناسی انقلاب اسلامی روش یا تاکتیک مبارزاتی است که از طریق بسیج مردم با دست‌های خالی در مقابل دشمن مسلح است که می‌توان به آن راهبرد پیروزی خون بر شمشیر نام نهاد.

باتوجه به آنچه گفته شد، شناخت انقلاب اسلامی با رهیافت پدیده‌شناختی می‌تواند ما را در پاسخگویی به سؤال‌های خاص انقلاب اسلامی باتوجه به ویژگی منحصر به فرد آن بهتر یاری کند. اما یک سؤال در اینجا مطرح می‌شود: آیا ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی به معنی آن است که انقلاب اسلامی خود پدیده‌ای منحصر به فرد است و آنچه در ایران به وقوع پیوسته نمونه‌ای غیرقابل تکرار در دیگر کشورها خصوصاً در جهان اسلام است؟

جدای از تمام مباحث مربوط به این نکته که آیا ما مقوله‌ای با عنوان «جهان اسلام» در عرصه واقعیت جغرافیایی جهان داریم، یا آنکه جهان اسلام صرفاً مقوله‌ای در عرصه گفتمان است بر این موضوع تأکید می‌نمایم که امروزه واقعیتی به نام هویت اسلامی وجود دارد که در پهنه جغرافیایی گسترده‌ای، از شرق دور تا غرب آفریقا را به لحاظ روحی و عاطفی، به هم پیوند می‌زند؛ و در این پهنه جغرافیایی میلیون‌ها انسان از کشورها، نژادها و زبان‌های مختلف زندگی می‌کنند و علاوه بر آن در آمریکا، اروپا و استرالیا هم میلیون‌ها مسلمان زندگی می‌کنند که علی‌رغم جدافتادگی جغرافیایی به لحاظ عاطفی خود را به این پهنه جغرافیایی وابسته می‌دانند.

باتوجه به آنچه گفته شد، جهان اسلام واقعیتی است عقلانی در پهنه وسیعی از جغرافیایی سیاسی جهان؛ هرچند که در آن یکنواختی نمی‌توان یافت ولی هویتی هم‌نواخت در آن وجود دارد؛ و این هویت هم‌نواخت در یک روند خودآگاهی هم‌گرایانه در حال تقویت‌شدن است و مهمترین دلیل این مدعا سیر حوادث و نحوه برخورد مسلمانان با این حوادث است.

آنچه امروز از حساسیت مسلمانان نسبت به حوادث و رخداد‌های بین‌المللی شاهدیم؛ با آنچه در گذشته شاهد بودیم تفاوتی آشکار دارد. هویتی که امروز یک مسلمان از خود به عنوان یک عضو از جهان اسلام، دارد با آنچه یک مسلمان از هویت خود پس از سقوط امپراتوری عثمانی داشت متفاوت است. امروز یک مسلمان، علی‌رغم آنکه با مسلمان دیگری به لحاظ مذهبی، قومی و ملی تفاوت داشته باشد، اما به لحاظ هویتی خود را متعلق به کلیتی به نام جهان اسلام می‌بیند و حس قرابت و نزدیکی که امروز یک مسلمان نسبت به حوادث بوسنی هرزگوین، عراق، فلسطین و افغانستان دارد با گذشته تفاوت بسیاری دارد.

انقلاب اسلامی را نمی‌توان پدیده‌ای منحصر به فرد در جهان اسلام دانست، بلکه پدیده‌ای است در ادامه روند نهضت‌های بیدارگری در اقالیم قبله و در راستای حرکت‌ها، جنبش‌ها و سازمان‌های اسلامی که در کشورهای اسلامی با حرکت‌های بیدارگرانه سیدجمال‌الدین اسدآبادی شروع شده، با محمد عبده و اقبال و مودودی و حسن‌البناء ادامه می‌یابد و در ایران پرچم انقلاب اسلامی توسط امام خمینی (ره) برافراشته می‌شود.

نهضت بیدارگری اسلامی، با فراخواندن مسلمانان به وحدت و کنارگذاشتن اختلافات خود، راه مقابله با استعمار را که به سرزمین‌های اسلامی سلطه پیدا کرده بودند بازگشت به اسلام می‌داند و بهترین روش مبارزه ضداستعماری را احیای تعالیم اسلام، سنت‌ها و ارزش‌های اسلامی در زندگی مسلمانان می‌داند.

نهضت بیدارگری اسلامی که ابتدا به‌عنوان یک جریان روشنگری در مقابل اهداف استعمارگران بود، در جریان تحول خود پایه‌گذار جنبش‌ها و حرکت‌هایی شد که بعدها در قالب جمعیت‌ها، سازمان‌ها و احزاب مختلف در تمامی سرزمین‌های اسلامی از اندونزی تا خاورمیانه و مصر و مغرب به‌وجود آمده و با خط‌مشی‌های مختلف در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی فعال شدند.

امروز نهضت یا حرکتی اسلامی را نمی‌توان یافت که علی‌رغم تمام اختلافات و تضادهای موجود در طرح شعارها، برنامه‌ها، ایده‌ها و اهداف به نوعی وامدار نهضت بیدارگری که سیدجمال و عبده آغاز کردند، نباشد.

پیروان نهضت بیدارگری اسلامی، ایده ضرورت بازگشت مسلمانان به اصول و مبانی اولیه اسلامی را در چارچوب‌های فکری مختلفی دنبال کرده و گفتمانهای متفاوتی را بر سیر تحول آن حاکم ساخته‌اند و به گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب متعددی با خط‌مشی‌ها و برنامه‌های

مختلف تقسیم شده‌اند. برای مطالعه این مجموعه گسترده از حرکت‌ها و جنبش‌ها تقسیم‌بندی‌های مختلفی صورت گرفته است؛ به عنوان مثال، عده‌ای این مجموعه را در دو شاخه مهم مذهبی در اسلام یعنی شیعه و سنی تقسیم‌بندی کرده و با نام حرکت‌های سنی و حرکت‌های شیعی مجموعه حرکت‌های اسلامی را مورد مطالعه قرار می‌دهند و عده‌ای دیگر مجموعه حرکت‌های اسلامی را براساس خط‌مشی مبارزاتی تقسیم کرده و آنها را *رادیکال*، *اصول‌گرا*، *محافظه‌کار* و یا *اصلاح‌طلب* می‌نامند و عده‌ای دیگر با تقسیم بندی حرکت‌های اسلامی به *اسلام بنیادگرا*، *اسلام سیاسی* و *اسلام تجدیدنظرطلب* مورد مطالعه قرار می‌دهند.

یکی از تقسیم‌بندی‌هایی که در مطالعه حرکت‌های اسلامی و سازمان‌ها و گروه‌های متعلق به این حرکت‌ها می‌توان انجام داد، تقسیم‌بندی آنها براساس رویکرد آنها به دلیل یا دلایل بازگشت به اسلام است که بحثی بسیار ظریف، حساس و فلسفی - کلامی است و نیازمند ذهنی تیزبین است تا تفاوت‌های کلامی را تشخیص دهد. در این تقسیم‌بندی مجموعه‌ای از مباحث کلامی، فکری و فلسفی در دو طیف مختلف قرار می‌گیرند، در حالی که بسیاری از مباحث و استدلال‌ها بسیار شبیه به هم تصور می‌شوند، در نهایت به دو راهبرد کاملاً متفاوت می‌رسند.

به‌عنوان مثال، می‌توان به مباحث سیدجمال‌الدین و رشیدرضا اشاره کرد که هر دو در بحث ضرورت بازگشت به اسلام مباحث کاملاً مشابهی را مطرح می‌سازند؛ اما در نهایت آنچه سیدجمال می‌گفت به نوعی حرکت همگرایی در جهان اسلام می‌رسد و بحث رشیدرضا به یک جریان واگرایی و گروه‌گرایی خاص ختم می‌گردد.

البته، بسیاری از مباحث اسلامی، از جمله مباحث کلامی، همواره از پیدایش اسلام با رهیافت‌ها و گفتمان‌های مختلفی مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته‌اند و کلام اسلامی با مباحث مطرح‌شده فی‌مابین اشاعره و معتزله آشنا بوده و با قرائت‌های خاص آنان و نتیجه‌گیری متضاد در تفسیر کلام وحی بیگانه نبوده است.

بحث بازگشت به اسلام نیز مقوله‌ای شبیه مباحث کلامی است. یک تحلیل یا بهتر است بگوییم یک قرائت بر این اعتقاد است که دلیل بازگشت به اسلام مرتفع‌ساختن مشکلات مسلمانان است و قرائت دیگر معتقد است که مشکلات مسلمانان با بازگشت به اسلام مرتفع می‌گردد. در بادی امر هر دو قرائت مانند هم تلقی می‌شوند اما در قدم بعدی تفاوت‌ها آشکار می‌گردد و آن زمانی است که تلاش می‌شود تا موضوع «مشکلات» مشخص شود.

قرائت اول معتقد است که خرد و عقل انسان قدرت تشخیص مشکلات و مصائب را دارد و پیدا کردن راه حل مشکلات براساس آموزه‌های اسلامی وظیفه خرد و عقل انسان‌هاست. اما در قرائت دوم درباره آنکه مشکل چیست، بحث مشخصی صورت نمی‌گیرد و بر این موضوع اصرار می‌شود که صرف بازگشت به اسلام خود حل‌کننده تمام مشکلات است و ضرورتی نیست که ماهیت مشکلات موجود شناخته شود؛ زیرا آنچه مسلم است این است که انسان در شاداید و مشکلاتی غرق است که راه حل تمامی آنها بازگشت به اسلام است.

این بحث که چنین ساده و بسیط به نظر می‌رسد، در عمل دو طیف وسیع و گسترده را در جهان اسلام به وجود آورده است که در نامگذاری این دو طیف می‌توان با بهره‌گیری از دیدگاه‌های حمید عنایت در کتاب خود با عنوان اندیشه سیاسی در اسلام از دو اصطلاح معتقدین به «انقلاب اسلامی» و معتقدین به «بنیادگرایی» بهره گرفت.

این دو طیف و دو قرائت از جنبش بازگشت به اسلام، در خط و مشی مبارزاتی، روش مشخص و به‌خصوصی را تجویز نمی‌کنند و در هر دو طیف می‌توان گروه‌های مختلفی از رادیکال‌ها، محافظه‌کاران و اصول‌گرایان را مشاهده کرد که بنا به شرایط اجتماعی و سیاسی هر کشوری به‌وجود آمده‌اند.

در اندیشه انقلاب اسلامی «اجتهاد» به عنوان قدرت تشخیص عقل انسانی در مصائب و مشکلات بشری و یافتن راه حل مشکلات در مبانی اسلامی، نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند؛ در حالی که در بنیادگرایی اجتهاد نوعی بدعت تلقی شده و مذموم و محکوم است.

جهان اسلام امروز از دو مشکل اساسی در رنج است: یکی مشکل بیرونی و همان دشمن قدیمی یعنی استعمار است که امروز در اثر سیر تطور خود با عنوان امپریالیسم و استکبار جهانی شناخته می‌شود و دیگری مشکل درونی است که در صف‌آرایی دو طیف گسترده طرفداران ایده انقلاب اسلامی و طیف بنیادگرایان در مقابل یکدیگر نمود می‌یابد.

استکبار، با آگاهی از ماهیت این دو جریان، تلاش دارد با گسترش اختلاف بین دو جریان انقلاب اسلامی و بنیادگرا، جهان اسلام را از درون متلاشی سازد و آنچه در عراق و لبنان و فلسطین و دیگر نقاط جهان اسلام شاهدیم در همین راستاست.

استکبار، با اتهام شیعه‌گری به جریان انقلاب اسلامی و تحریک احساسات فرقه‌گرایانه، تلاش جدی دارد تا به ایده‌ای که می‌تواند اساس و بنیان مشکلات جهان اسلام را به مسلمانان معرفی کند اجازه رشد ندهد و ایده انقلاب اسلامی را در گفتمان‌های بنیادگرایی خاموش سازد.

ایده انقلاب اسلامی راه‌حل سیاسی مشکلات را در ایران به شکل خاص خود، در عراق به شکل ویژه عراقی و در لبنان و فلسطین به شیوه مخصوص خود پیشنهاد می‌کند و این موضوع به هیچ‌عنوان به معنی تحمیل الگو و خط‌مشی واحد به دیگر سرزمین‌ها نیست و تنها وجه مشترک این ایده آن است که مسلمانان به خود بیایند و بدانند که سربلندی و عزت آنان در اسلام است و باید سرزمین خود را با عقل و خرد خود اداره کنند؛ در حالی که بنیادگرایان بدون توجه به اساس و بنیان، مصائب مسلمانان را براساس تکفیر همه غیر از خود پیش می‌برند و این فرصت را به دشمنان خارجی جهان اسلام می‌دهند که مسلمانان فرق بین انقلاب اسلامی و بنیادگرایی را تشخیص ندهند.

تحلیل واقع‌گرایانه پدیده انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل جمهوری اسلامی ایران مؤید این نکته است که انقلاب اسلامی در ایران نه یک پدیده بنیادگرایانه، بلکه پدیده‌ای اصلاح‌گرایانه بوده و این نکته بسیار حائز اهمیت است که ضرورت دارد به آن توجهی ویژه شود.

سیدرسول موسوی